

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداء و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین. حلول ماه شریف شعبان، ماه رسول الله صلی الله علیه و آله. الذی کان یدأب فی صیامه و قیامه فی لیلایه و آیامه. تبریک عرض می کنیم و امیدواریم که از برکات بسیار بالای این ماه شریف محروم نمائیم و مقدمه ای باشد برای درک فیوضات ماه مبارک رمضان ان شاء الله تعالی.

خب این ماه مشحون از ولادت های اولیای الهی، حضرت سید الشهداء حسین بن علی سلام الله علیما، حضرت علی بن الحسین علیهما السلام، حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداء و حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام و شاید بعضی از اولیای دیگر الهی باشد. همه ی این اعیاد مبارکات را تبریک عرض می کنیم بخصوص امروز که روز سوم شعبان و ولادت باسعادت مولایمان حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام هست و امیدواریم که همان طور که در حدیث شریف هست که «إِنَّ الْحُسَيْنَ مَصْبَاحُ الْهُدَى وَ سَفِينَةُ النِّجَاءِ» ان شاء الله با اقتدای به آن بزرگوار و توسل به آن بزرگوار راه هدایت و نجات ان شاء الله برای همه ی ما فراهم باشد و فراهم بشود ان شاء الله. این صلوات خاصه ی آن وجود مبارک را که مشرف است این صلوات به این که در کنار سید الشهداء علیه السلام سلام بر حضرت حسن بن علی سلام الله علیهما هم ممزوج شده با آن تقدیم می کنیم خدمت این دو امام بزرگوار و عظیم الشأن.

بسم الله الرحمن الرحيم

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عَبْدَيْكَ وَ وَلِيِّكَ وَ ابْنَيْ رَسُولِكَ وَ سِبْطَيْ الرَّحْمَةِ وَ سَيِّدَيْ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ أَفْضَلَ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَوْلَادِ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ سَيِّدِ النَّبِيِّينَ وَ وَصِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ السَّلَامِ عَلَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ أَشْهَدُ أَنَّكَ يَا ابْنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَمِينُ اللَّهِ وَ ابْنُ أَمِينِهِ عِشْتَ رَشِيداً مَظْلُوماً وَ مَضَيْتَ شَهِيداً وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ الْإِمَامُ الزَّكِيُّ الْهَادِي الْمُهْدِيُّ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيْهِ وَ بَلِّغْ رُوحَهُ وَ جَسَدَهُ عَنِّي فِي هَذِهِ السَّاعَةِ أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَ السَّلَامِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ الْمَظْلُومِ الشَّهِيدِ قَبِيلِ الْكَفَرَةِ وَ طَرِيحِ الْفَجَرَةِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَشْهَدُ مُوقِناً أَنَّكَ أَمِينُ اللَّهِ وَ ابْنُ أَمِينِهِ قُتِلْتَ مَظْلُوماً وَ مَضَيْتَ شَهِيداً وَ أَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى الطَّالِبُ بِثَارِكَ وَ مُنْجِزٌ مَا وَعَدَكَ مِنَ النَّصْرِ وَ التَّأْيِيدِ فِي هَلَاكِ عَدُوِّكَ وَ إِظْهَارِ دَعْوَتِكَ وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ وَفَيْتَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ

جَاهَدْتَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَعَبَدْتَ اللَّهَ مُخْلِصاً حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينُ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً قَتَلَتْكَ وَ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً خَذَلَتْكَ وَ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً أَلَبَتْ عَلَيْكَ وَ أُرْأُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى مِمَّنْ أَكْذَبَكَ وَ اسْتَخَفَّ بِحَقِّكَ وَ اسْتَحَلَّ دَمَكَ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَكَ وَ لَعَنَ اللَّهُ خَاذِلَكَ وَ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ سَمِعَ وَاعِيَتَكَ فَلَمْ يُجِبِكَ وَ لَمْ يَنْصُرِكَ وَ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ سَبَى نِسَاءَكَ أَنَا إِلَى اللَّهِ مِنْهُمْ بَرِيءٌ وَ مِمَّنْ وَآلَهُمْ وَ أَعَانُهُمْ عَلَيْهِ وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ وَ الْإِثْمَةَ مِنْ وَلَدِكَ كَلِمَةُ التَّقْوَى وَ بَابُ الْهُدَى وَ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى وَ الْحُجَّةُ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا وَ أَشْهَدُ أَنِّي بِكُمْ مُؤْمِنٌ وَ بِمَنْزِلَتِكُمْ مُوقِنٌ وَ لَكُمْ تَابِعٌ بِذَاتِ نَفْسِي وَ شَرَائِعِ دِينِي وَ خَوَاتِيمِ عَمَلِي وَ مُنْقَلَبِي وَ مَثْوَايَ فِي دُنْيَايَ وَ آخِرَتِي.

اللهم صل على محمد و آل محمد و عجل فرجهم.

بحث در روایاتی بود که به آن‌ها استدلال شده برای بطلان بیع فضولی در صورت اولی که این است که فضولی للمالک می‌فروشد یا می‌خرد. و بعد هم اجازه‌ی مالک لاحق می‌شود. و مسبوق به نهی هم نیست. این صورت اولی است.

خب این روایات هم متعدد هستند اولین روایت هم آن روایت «لاتبع ما لیس عندک» بود که در روایات نبوی صلی الله علیه و آله و سلم در بعض نقل‌های عامه بود. شبیه آن هم که نهی النبی صلی الله علیه و آله از اموری، یکی هم بیع ما لیس عندک بود در روایات ما هم وجود داشت.

خب تقاریب استدلال به این بیان شد. بعضی از جواب‌ها هم داده شده. جواب دیگری که مرحوم شیخ اعظم قدس سره دادند این است که فرموده «و ثانیاً سلّمنا دلالة النبوی علی المنع لکنّها بالعموم فیجب تخصیصه بما تقدّم من الأدلة الدالة علی تصحیح بیع ما لیس عند العاقد لمالکه إذا أجاز» می‌فرمایند این لا تبع ما لیس عندک، این اطلاق دارد. لا تبع، لا لنفسک و لا مالک آن. اجازه بدهد، اجازه ندهد ملحق به اجازه بشود، ملحق به اجازه نشود. همه‌ی این‌ها را لا تبع ما لیس عندک. همه‌ی این حالات را می‌گیرد. آن روایات گذشته فقط یک صورت را متعرض بود و می‌گفت که صحیح است و آن صورتی بود که برای مالک بفروشد مسبوق به نهی هم نباشد اجازه هم بدهد. پس نسبت آن روایات با این روایتی که بر بطلان استدلال شده نسبت اخصّ مطلق است. خب آن تخصیص می‌زند این را و این یک چیز رایجی است دیگر در فقه و بیانات ائمه علیهم السلام، عام و خاص یک چیز رایجی هست. این جوابی است که شیخ اعظم قدس سره دادند.

محقق نائینی حسب نقل محقق خوئی قدس سرهما فرموده که نسبت بین آن روایات و این روایات ما تباین است نه عموم و خصوص مطلق. فلذا این‌ها تعارض می‌کنند. بیان ایشان برای این که این تباین است این است که بیع شخص، مال دیگری را لنفسه این واضح البطلان است. احدی احتمال نمی‌دهد که این درست باشد. و هم‌چنین

بیع مال دیگری برای خود آن دیگری، برای خود مالک بلاإجازته، همین جور بفروشد آن هم اجازه نکند. این هم احدی احتمال نمی‌دهد درست باشد. بنابراین ...

س: اولی چی بود؟ مع الاجازه هم یعنی واضح البطلان است؟

ج: بله این صورت که واضح البطلان است.

فقط پس کجا را متعرض هست؟ کجاست که بطلان آن واضح نیست و احتیاج به گفتن دارد؟ این که برای مالک بفروشی و او هم اجازه بدهد. پس آن جایی که اصلاً برای خودش می‌آید می‌فروشد یا می‌خرد این اصلاً کسی نمی‌تواند بگوید که این درست است. کسی هم نمی‌گوید توی ذهن کسی هم نمی‌آید. واضح است بدیهی است. آن جایی که هم که برای مالک بفروشد یا بخرد و او هم اجازه ندهد، این هم واضح است. پس این‌ها گفتن ندارد که بگوییم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از این کلام مبارک‌شان این‌ها را قصد کردند. این‌ها که توضیح واضح‌ات هست این‌ها را که قصد نمی‌کنند. پس تمام مراد از این روایت یک صورت است و آن جایی است که برای مالک بفروشد و مالک هم اجازه بدهد. خب این روایت دارد می‌گوید باطل است همین صورت را. صورت‌های دیگر را اصلاً شامل نمی‌شود. چون لوضوحه مراد نیست. در مقام نهی از آن‌ها نیست. این روایات همین صورت را دارد می‌گوید که باطل است آن روایات هم همین صورت را می‌گوید که درست است.

س: نسبت‌شان تساوی است؟

ج: خب تباین است دیگر. یعنی یک صورت واحده است. تساوی به یک معنا بله. یعنی موضوع آن‌ها متساوی هست. ولی حکم‌شان تباین دارد. او می‌گوید درست است این می‌گوید باطل است.

این فرمایش آقای نائینی. فرموده: «و لکن الامر لیس كما أفید» یعنی شیخ فرموده، افاده شده در کلام. «و ذلک لأنّها لا نحتمل ارادة النهی عن بیع ما لیس عنده لنفسه أو للمالک مع عدم إجازته لأنّ بطلان ذلک بمکان یغنی عن النهی و کیف یحتمل المسلم أن یکون بیع البستان الفلانی صحیحاً إذا کان لنفسه أو للمالک و لو لم یجزه مالک و یکون بیع الجار دار جاره ماضیاً مع عدم إجازة صاحبها» همین طور رفته فروخته، کی احتمال می‌دهد که این درست باشد. «فهذا ممّا لا یحتمله عاقل و لا یحتاج الی نهی» که بگوییم پیامبر این را اراده فرموده. «و علیه فالنهی وارد فی خصوص ما إذا کان البیع للمالک مع إجازته و الفرض أنّ هذه الصورة بخصوصها وقعت مورداً للجواز فی الروایات المتقدّمة فتکون النسبة بینهما هی التباين لا محالة هذا» این فرمایش آقای نائینی.

محقق خوئی در این فرمایش مناقشه می‌کنند و حاصل کلام ایشان این است که کأنّ آقای نائینی غفلت فرموده از کارهایی که ظالمین و جهّال و متسامحین و این‌ها می‌کنند. فلذا فرموده این واضح است، بطلان آن واضح است و کسی احتیاجی به نهی ندارد و همه می‌دانند که این درست نیست و باطل است و حال این‌که در زمان ما و زمان‌های دیگر، این قدر آدم‌هایی که دزدی می‌کنند و می‌آیند می‌فروشند آن‌ها هم که می‌خرند همان‌هایی که

دزدی کردند می‌روند می‌فروشند و هم آن‌هایی که می‌خرند می‌دانند که خیلی وقت‌ها دزدی هست. خب می‌خرند دیگر. این یک امر رایجی هست کثراً واقع می‌شود. پیامبر هم نهی فرموده برای همین دیگر. که جلوی این کارها را بگیرد. «فلا یخفی علیک أنّما أفاده قدس سره ذحولٌ عن طریقۃ الجاهلی و من جهة عدم التوجه الی أفعال الظالمین و المسلمین غیر المبالین بالذین أفلا ینهبون أموال الناس و یبیعونها و الناس یشترون منهم و هذا فی زماننا کثیر فکیف بزمان الجاهلیة فإنّ النّهب و السرقة کان شعارهم و کانوا یفتخرون بذلک بینهم أفلا یصحّ مع ذلک أن ینهاهم النبی صلی الله علیه و آله بقوله لا تبع ما لیس عندک و من الظاهر أنّ نهیه صلی الله علیه و آله بمکان من الصحّة و المتأنّة لیرتده بذلک عن بیع أموال الناس و علیه فالنسبة بینهما عمومٌ و خصوص و یتقدّم الروایات علیه لا محالة» این اشکال محقق خوئی بحسب تقریرات.

ممکن است که کسی جواب بدهد نصرتاً للمحقق النائینی به این‌که لا تبع ما لیس عندک را یک وقت نهی تحریمی می‌گیریم یک وقت ارشاد است به عدم صحت. نفروش که نمی‌شود. این شدنی نیست. آن که واضح است پیش مردم این است. که این واقع نمی‌شود. همان دزد هم که می‌آید می‌فروشد می‌داند که این معامله باطل است.

س: در نهی ارشادی دیگر تهدیدی در کار نیست می‌خواهد بگوید که واقع نمی‌شود. نه این‌که مردم دزدی می‌کنند می‌خواهد تهدید کند می‌خواهد ارشاد کند یک راهنمایی کند و هدایت کند این‌ها را؟
ج: می‌گوییم این‌که ایشان می‌فرمایند مردم انجام دارند می‌دهند در زمان ما که حالا شارع می‌فرماید نه. بیاید بفرماید که این کار را نکنید. این از این‌که ... آن‌که آقای نائینی می‌خواهد بگوید، می‌خواهد بفرماید که این نهی ارشادی است. این مطلب روشن است برای همه، گفتن ندارد که. شما نهی مولوی می‌گیرید می‌گویید خب این کارها را می‌کنند شارع می‌خواهد بگوید که نکنید ردع کند. مثل خیلی چیزهایی که مردم، مثل حرمت خوردن قاذورات. مگر حرام نیست؟ حالا کی می‌آید مثلاً قاذوره می‌خورد؟ ولی اشکال ندارد که تحریم بکند.
س: ظلم را بیاید تحریم بکند. ظلم نکنید؟ اشکال ندارد.

ج: این چیزهایی که تنفّر طبع از آن وجود دارد یا همه می‌دانند خب بیاید نهی بکند. این‌که اشکالی ندارد شما دارید می‌گویید خب آن‌ها انجام می‌دهند کار حرام انجام می‌دهند پیامبر نهی فرموده. آقای نائینی می‌خواهد بگوید که این نهی مولوی تکلیفی نیست. این صحت و بطلان را دارد می‌گوید. وقتی صحت و بطلان را دارد می‌گوید خب آن چه اینی دارد؟ آن را که همه می‌دانند گفتن ندارد که. این ممکن است نصرتاً لمحقق نائینی ...

س: آن وقت سد ثغور دیگر نمی‌شود آن وقت یک کسی ممکن است به آقای نائینی بگوید که خب پس با وجود این فرمایش آقای خوئی شما دو تا طریقه الان هست یک طریقه که بروید توی فاز ارشادی و آن تخصیصات درست بکنید یک طریقه هم این است که بروید توی فاز مولوی؟

ج: آقای خوئی رفتند توی فاز مولوی. جواب به کسی می دهند که از منظر ارشادی دارد حرف می زند.

س: نهایتاً اشکال وارد است یعنی به هر حال آقای نائینی نیامده احتمال مولوی ???

ج: نه ندارد می گوید لا تبع ما لیس عندک، نمی خواهد بگوید که تو یک کار حرامی انجام دادی.

س: آخر چرا؟

ج: ظاهر و باطن ??? همین جور بفروشی. ببینید آن تصرفات که نیست، همین فروختن، این فروختن که احتمال می دهد نفس فروختن حرام باشد.

س: خب مثل منبری که الان دارد بالای منبر می گوید آقا مال دزدی فروشی نکن.

ج: دزدی فروشی نکنید

س: این احتمال سد ثغور نکرده آقای نائینی که بتواند ???

ج: واضح است دیگر.

س: یعنی شما می گوید مولوی احتمال ???

ج: والا شما... ببینید دلیل آن هم این است که خب می گوید آن دلالت بر صحت می کند این دلالت فساد می کند. چه جور دلالت بر فساد می کند؟ نه این که چون نهی است نهی تکلیفی، ملازم با فساد دارد این را که اضافه نمی کنند. معلوم می شود که چی؟ ببینید اگر نهی تکلیفی می گیرید خب ممکن است که حرام هست ولی باطل نیست. مثل نهی بیع عند النداء. بیع عند النداء نهی دارد باطل نیست.

س: کار به ادامه ی ماجرا من ندارم می خواهم بگویم آقا این سؤال را باید آقای نائینی جواب بدهد که این وقتی می گوید لا تبع ما لیس عندک، این احتمال مولویت ??? چه جور رد می کنید؟ عرفی است احتمال مولویت آن. حالا این که بعداً نتوانیم از آن استفاده بکنیم این یک بحث دیگری است. این عرفی هم هست. دزدی فروشی نکنید. مولوی هم هست.

ج: نه ما لیس عندک که دزدی فروشی نیست.

س: همین دیگر، کنایه ی از این هست دیگر.

ج: نه فقط آن نیست.

س: اموال دیگران را نفروشید.

ج: بله می گوید نفروشید. کسی احتمال می دهد که نفس فروختن بدون این که تصرف بخواهد بکند ... آیا این

واضح است؟ چه مفسده ای دارد که بگویید حرام است؟

س: خب کنایه ی از تصرفات است دیگر، نه این که خودش ???

ج: نه بیع، بیع است.

س: عرفی هست دیگر.

ج: نه آن‌ها ...

س: اگر این هم باشد حاج آقا صورت اشکالی که آقای نائینی می‌خواهد جواب بدهد در جایی هست که تعارض در فرض این است که بخواهد با ادله‌ای که بر صحت حکم وضعی دلالت دارد این تعارض کند. ادله‌ای که حرمت بیع عند النداء را دارد که با ادله‌ی صحت بیع که اصلاً تعارض نمی‌کند. فرض تعارض در جایی است که حکم؟؟؟ مولوی بفهمیم و ارشادی وضعی بفهمیم. اگر آقای خوئی می‌آید این احتمال را هم ابداع می‌کند اصلاً این خارج از محل نزاع است. محل نزاع در جایی تعارض فرض دارد که هر دو ناظر به وضعی باشند که بگوییم حالا رابطه عام و خاص هست یا تباین است؟ و الا اگر راه تکلیفی صرف باشد تکلیفی که نه توأمان با ارشادی باشد تکلیفی نباشد اصلاً تعارضی نیست. جواب این است.

س: نه ما نمی‌خواهیم بگوییم که؟؟؟

س: شما می‌فرمایید احتمال را چه جور به آقای نائینی سد ثغور می‌کنیم؟ این جور جواب می‌دهیم. سد ثغور اصلاً نافی؟؟؟

ج: خیلی خب حالا بالاخره این اشکال به آقای خوئی هم وارد است شما چرا سد ثغور نکردید؟ چرا این طرف آن را می‌گیرید؟

خب پس بنابراین این هم مسلم گرفتند هر دو. یعنی آن مسلم گرفته تکلیفی نیست اصلاً و ارشادی است. آقای خوئی هم کأنّ مشی ایشان ظاهراً همه‌جا تکلیفی نباشد حالا این‌جا این جوری اشکال کردند به آقای.

س: ایشان نهایتاً عرفی؟؟؟

ج: که چی؟

س: که مثلاً یک کسی در جمع یک عده‌ای که دزدی هم توی آن‌ها زیاد است بیاید به بیان کنایی بگوید آقا اموال هم‌دیگر را نفروشید. مرادش هم صرف فروختن نباشد. یعنی نیاید اموال هم‌دیگر را بدزدید و بفروشید. تصرف بکنید.

ج: نه

س: با این فضایی که آقای خوئی دارد تصویر می‌کند.

ج: شما همان‌جا حمل می‌کنید بر این که این نفس این فروختن، یعنی همان دزد که دارید به او می‌گویید نفروشید همین نفس این که می‌گوید بهتک بدون این که حالا بردارد مثلاً آن دست خودش هست. آن هم برداشته، دزد به دزد زده، آن هم دست او هست که لازم نیست دوباره بردارد به او بدهد. قباض کند. این کار دیگری را دارد انجام می‌دهد. نمی‌کند.

س: نه ما می‌خواهیم بگوییم کنایه حاج آقا کنایه‌ی غیر عرفی است؟ الان به ???

ج: نه شما اگر کنایه ...

س: ??? آقا اموال هم‌دیگر را نفروشید. نه این‌که ???

ج: شما کنایه می‌گیرید از قبض و اقباض؟

س: بله

ج: نه این نیست. اگر هم باشد به آن ملاحظه‌ی خودش دلالت نمی‌کند که خود این بیع به نفسه الان ...

س: نکند.

ج: پس هیچ. پس این حرف آقای شیخ چی هست؟

س: نه دلالت بر این نمی‌کند ولی این بیان عرفی است که حمل بکنید بر تکلیفی. یعنی در واقع بیع را کنایه قرار

داده از ???

ج: نه این‌جا این‌جوری نیست. چون آن‌جا بخاطر خصوصیت مورد است که دزد این‌جا ایستاده می‌گوید نفروش.

آن وقتی کلی می‌گویند این‌جوری نیست.

ولی جوابی که محضر آقای نائینی داده می‌شود این است که اگر اختصاص داشت بله. اما چیزهایی که حکم آن

واضح است در ضمن یک مطلق اراده شدن آن که بحثی نیست. لا تبع ما لیس عندک، همه‌ی این‌ها اشکال دارد.

ارشاد به این است. بعضی از آن‌ها که واضح نیست. خب بعضی از آن‌ها هم واضح باشد. اگر می‌فرمود یک

روایت این‌جوری وارد می‌شد لا تبع مال غیرک لئفسک مثلاً به قول شما، این را می‌گفتیم لغو هست همه

می‌دانیم. فائّه باطل. یا یک روایت بیاید این‌جوری بگوید لا یصحّ بیع مال الغیر لئفسک. این‌که لا تصح گفتن

ندارد که. یا آن شق دیگری است. مال غیر بدون اجازه‌ی او، خصوص این را انگشت می‌گذاشت روی آن و

می‌فرمود باطل است این بله. این لغو بود. توضیح‌های بود گفتن مثلاً ندارد. اما یک عمومی بگویی که

بعضی از افراد این عموم یا یک مطلق بگویی که بعضی حصص این مطلق واضح است خب چه عیبی دارد؟

همان است که مردم می‌گویند آن وقت قانون می‌خواهد باشد. قانون شرع باشد خب این‌که شما می‌گویید پیش

مردم واضح است یعنی پیش مردم واضح است که ما می‌گوییم باطل است؟ یا خدا می‌گوید باطل است؟ دین

می‌گوید باطل است؟ خب می‌خواهد بگوید دین دارد می‌گوید باطل است. یعنی این‌جا اشکال این است ...

وضوح دارد ...

س: یعنی علاوه‌ی بر این‌که می‌خواهد بگوید که تحت مطلق قرار گرفتن واضح اشکالی ندارد علاوه بر این واضح

هم نیست که نزد خدا چی هست؟ نزد مردم ???

ج: خب می خواهد بگوید که خدا هم قانونش این است مثل همان ظلم که این باطل است. بنابراین که شما بیاید به این قرینه ای که یک چیزهایی مسلم است بیاید بگویید پس عمومات شامل... حرف ایشان اگر درست باشد قاعده می شود خودش. ما خیلی جاها باید ... الماء طاهرٌ مثلاً. بیاید بگویید که مثلاً آب دریا و فلان و... این ها که معلوم است این ها مقصود نیست. پس چی مقصود است؟ پس آن آب قلیلی که مثلاً یا یک آب هایی که... می توانید آن جاها بگویید که این ... خب آن را شامل نمی شود مثلاً؟ یا خیلی مثال های... این ها را که نمی شود گفت که ...

پس بنابراین جوابی که عرض می شود خدمت آقای نائینی همین است که اولاً اطلاعات و عمومات در مواردی که پَر آن می گیرد یک چیزهایی هم که واضح است آن لا بأس. ثانیاً باید همین باز لا بأس به همین اگر به این توجه کنیم که شارع می خواهد بگوید که حکم شرع هم این است خب چه جور بگوید؟ خب یا به عمومات اطلاعات می گوید یا حتی جایی که عمومات و اطلاعات دستش را... انگشت بگذارد روی آن. مثل اکل قاذوره مثلاً بگوید یحرم اکل الغائط. اشکال دارد. خب چکار کند؟ می خواهد بگوید این احکام دین است دیگر، قانون دین را می خواهد بگوید مگر شما بگویید برای این چیزها نباید دین قانون وضع کند.

س: البته حاج آقا آن پرش بگیرد را در آخرین بیانی که حضرت عالی پارسال می فرمودید این را از آن عدول کردید اگر خاطرتان باشد. می فرمودید جاهایی که ما سابقاً می گفتیم که به واسطه ای اطلاق اگر یک چیزی ثابت بشود لا بأس به، مثل بلند کردن آینه می ماند. آن جا بحسب مقام ثبوت دچار مشکل می شویم. چون که درست است که بر اساس مقام اثبات مشکلی ندارد ولی بر اساس مقام ثبوت دچار مشکل می شود.

ج: نه خب باید مصلحت داشته باشد.

س: می خواهم بگویم که اگر جواب دومی را ضمیمه نکنیم؟؟؟

ج: نه این جا چون لغویت است. یک وقت ما می گوییم که مصلحت ندارد مفسده دارد می گیرد خب آن غلط است. آن درست.

س: نه جواب دوم را ضمیمه نکنیم هیچ مصلحتی نیست. لغو است. لغو را دربر نمی گیرد بر اساس ثبوت.

ج: نه لغو اثباتی. ایشان لغو را از چه بابی می فرمود؟

س: می دانم آن که جواب دومی بود که می فرماید، می خواهد بگوید نظر من شارع هم این است. اگر از جواب دوم دست بکشیم جواب اول به تنهایی بیان اخیر؟؟؟

ج: نه آن اشکالی ندارد چون آن مفسده که دارد که.

س: نه

ج: چرا دیگر. واقعاً صحیح نیست دیگر.

س: لغو چی؟ لغو را دربرمی گیرد؟

ج: لغو نمی شود چون به خصوص این نگفته که.

س: نه می دانم در خصوص مقام ثبوت. این که می فرمایید اثبات است. بیان اخیر؟؟؟ این بود که می فرمودید به حسب مقام ثبوت ما باید قضاوت بکنیم. یک چیزی بحسب مقام اثبات بخواهد؟؟؟ اطلاق بگیرد کافی نیست. بحسب مقام ثبوت؟؟؟

ج: نه کافی نیست در کجا؟

س: خب می دانم. الان این جواب دوم را ضمیمه نکنید.

ج: کجا؟

س: مگر مقام ثبوت می تواند لغو را در نظر بگیرد؟

ج: نه. ببینید یک وقت شما می گوئید جهت ثبوتی آن لغو هست یک وقت می گوئید که نه جهت ثبوتی آن هم... این که ایشان به همه می دانند مسلمین مگر می شود؟ این مال مقام اثبات است یعنی همه اطلاع از این حکم دارند.

س: جواب دوم را اگر ندهیم. جواب دوم این است که شما به؟؟؟ آقا مردم می دانند اما خدا حکمش این است که ... اشکالی ندارد که. جواب دوم را نگوئید. فرض کنید لغو محض است.

ج: جعل آن یا گفتن آن؟

س: جعل آن.

ج: خب اگر لغو محض باشد. بله چون آن هم جعل هست.

س: چون با جواب دوم شما از لغویت خارجش می کنید.

ج: نه این چون لغو اثباتی هست. یعنی گفتن ندارد همه می دانند برای چه می گویی؟ می گوئیم بابا این جایی که همه می دانند اکثراً می دانند از نظر اثباتی، همه می دانند ...

س: خب این جواب دوم است دیگر. شارع می خواهد بگوید نظر من این است. اگر از جواب دوم دست بکشید را دارم عرض می کنم.

ج: خب از جواب دوم دست کشیدیم چه می شود؟

س: این می شود که آقا ما یک چیز لغوی داریم که چاره اش؟؟؟

ج: نه آخر لغویت این جا ثبوتی نیست اثباتی هست دیگر. آن جا هم اشکالی ندارد. آن جا بگوئیم اثباتاً هم لغو نیست. چرا؟ برای این که می خواهد بگوید بابا در شرع چنین حکمی هست من این حکم را دارم این قانون را دارم. این جور نیست که قانون من این جا را نگرفته باشد. جعل نکرده باشد.

این یک مطلب.

مطلب دوم از آقای ایروانی قدس سره هست. که ایشان فرموده نسبت... ببخشید یک چیز دیگری هم من این جا بگویم مال همان اولی هست. قبل از جواب ایروانی.

و آن این است که آقای نائینی فرمود لَنْفَسَه بفروشد مطلقاً باطل است. همه می دانند. بله لَنْفَسَه باطل. اما لَنْفَسَه إِذَا لَحِقَ الْإِجَازَةُ لِمَالِكَةٍ چرا باطل است؟ واضح است؟ لا تبع ما لیس عندک، پس دو صورت را می گیرد.
س: باز هم می شود عام و خاص.

ج: باز می شود عام و خاص.

یکی این که بفروشد برای مالک. و مالک اجازه بکند.

س: برای خودش بفروشد و مالک اجازه بکند.

ج: برای خودش بفروشد مالک اجازه بکند. و بعد هم اجازه بکند که برای خودت باشد. خب این هم چه اشکالی دارد؟ این دو تا صورت می گیرد. خب عموم و خصوص مطلق می شود.

س:؟؟

ج: بله.

س:؟؟؟ شما که معارضه را شرط نمی دانید می توانید؟؟؟

ج: نه روایت بگیرد که اشکالی ندارد.

س: نه من می گویم اصلاً نمی تواند این را بگوید بیع. بیع یعنی معاوضه. نمی تواند مالک بگوید برای خودت بردار.

ج: این الفاظ وضع شده برای اعم دیگر. فلذا لا تبع بیع ربوی را اسلام گفته اصلاً بیع نیست. این برای صحیح که وضع نشده. بیع که برای صحیح وضع نشده، این بیع که هست.

س:؟؟؟ اگر معاوضه نشود که اصلاً بیع نیست.

ج: چرا ... نه بیع باطل است.

س:؟؟

ج: چرا.

س: مقوم آن یعنی نیست معاوضه؟

س: شما درست است شما مقوم نمی توانید بگیرید اصلاً بیع صحیح هم هست.

ج: خیلی خب حالا اگر آقای نائینی بگوید ...

س:؟؟

ج: اگر آقای نائینی بیاید بفرماید که من این جا را بیع نمی دانم اصلاً واژه ی بیع شاید صادق بر آن نیست بفرماید. و ما می گوئیم حتی روی ... این جور جواب می دهیم یعنی آقای نائینی نمی تواند این را از دست ما بگیرد بگوید اخص مطلق نیست. ما می گوئیم بیع صادق است بنابراین تخصیص می خورد این جواب درست می شود.

آقای ایروانی قدس سره فرموده است که نسبت عموم و خصوص من وجه است. پس تعارض می کنند در محل اجتماع و تساقط می کنند. چه عموم و خصوص من وجه هست؟ فرموده این روایت ما، لا تبع ما لیس عندک، موضوع آن این است که برای خودت بفروشی. ظاهر لا تبع ما لیس عندک، یعنی لا تبع لنفسک ما لیس عندک. برای خودت نفروش. پس ملاک را چی قرار داده؟ بیع برای خودت. حالا می خواهد اجازه لاحق بشود می خواهد نشود. برای خودت نفروش. آن روایت، قبلی ها که به آن استدلال می کردیم برای صحت بیع فضولی، آن موضوع آن چه بود؟ ملحق به الاجازة بود. آن می گفت ملحق به الاجازة نافذ، صحیح. این می گوید لنفسک صحیح. یک محل اجتماع پیدا می کنند آن جایی که برای خودش بفروشد لحوق اجازه هم بشود. این موضوع دارد این جا، این هم موضوع دارد. آن ملحق به الاجازة هست می گوید صحیح. این چون برای نفس هست نفس هم مطلقاً گفته که اشکال؟؟؟

جایی که لنفسه می فروشد ملحق به الاجازة نیست نقطه ی افتراق این روایات از آن می شود. چون آن جا موضوعش ملحق به الاجازة است. آن جایی که ملحق به الاجازة هست و برای مالک می فروشد این شامل آن نمی شود چون لنفسه نیست. پس این ها یک محل اجتماع دارند. هر کدام از آن ها هم محل افتراق دارند. می شود عموم و خصوص من وجه. در محل اجتماع که لنفسه می فروشد و ملحق به الاجازة است این جا تعارض می کنند تساقط می کنند. این هم فرمایش محقق ایروانی نسبت به عموم و خصوص من وجه می شود.

خب جوابی که از فرمایش ایشان داده می شود این است که خب بشود خودش هم توجه داشته، در این تعلیقه ی ایشان هست. که خب تعارض کردند تساقط کردند ما می رویم سراغ کی؟ سراغ «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» (مائده، ۱) «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» (بقره، ۲۷۵) «تِجَارَةٌ عَنْ تَرَاضٍ» (نساء، ۲۹) این هایی که داشتیم. این روایت بالاخره نسبت به آن عمومات که اخص مطلق است نسبت به روایات که می سنجیدیم این جوری می شود. خب با آن روایات تعارض می کنند هم آن روایات و هم این روایات از کار می افتند می رویم سراغ آن ها. حالا علاوه ی بر این، خب آن جایی که تساقط می کنند کجاست؟ چه ربطی به بحث ما دارد که شیخ دارد صحبت می کند؟ شما می گوئید لنفسه که بفروشد آن روایات گذشته ی ما را هم که شیخ فرمود مال خصوص کجاست؟ این که لمالکش بفروشد. و اجازه بکند. خب این چه اشکالی به شیخ اعظم می شود؟ مگر شما بخواهید بگوئید که شما که می گوئید اخص مطلق هست درست نیست. این دو تا روایت با هم عموم و خصوص من وجه هست. در مورد آن جایی که لنفسه می فروشد و ملحق به اجازه می شود تعارض می کنند تساقط می کنند. خب آن یک محل افتراق دارد ربطی به

این ندارد. این هم یک محل افتراق دارد ربطی به آن ندارد. محل افتراق آن چی هست؟ همان است که محل بحث ما هست. که به مالکش می‌فروشد اجازه هم گرفته. خب تعارض که ندارند دیگر. آن محل افتراق آن هست این طرف هم محل افتراق این هست این وسط هم که تعارض می‌کنند تساقط می‌کنند. پس کأن اشکال ایشان به مرحوم شیخ اشکال منهجی می‌شود یعنی شما نباید بگویید عموم و خصوص مطلق است.

س: ادبیاتش باید عوض بشود.

ج: بله یک جور دیگر باید مثلاً مشی بکنید. به این شکل نمی‌توانید بگویید. حالا این هم البته چیز دارد دیگر ... این مطلبی که ایشان فرمودند توقف دارد بر این که شیخ استظهارش از روایات سابقه این بود که موضوع آن چی هست؟ البیع للمالک مع اجازته. یعنی این دو تا قید باید باشد. آن جایی که نفس نمی‌فروشد ملحق به اجازه می‌شود اصلاً آن روایت شامل آن نمی‌شود. بعد این روایت ما با لا تبع ما لیس عندک، چرا می‌گویید فقط نفس را می‌گیرد؟ می‌آید از این دست خاص می‌کنید آن را؟ چرا آن را خاص می‌کنید؟ می‌آید لا تبع ما لیس عندک را خاص می‌کنید از جهت این که نفس است و عام است از جهت این که ملحق به اجازه بشود یا نشود. خب نه. لا تبع ما لیس عندک، سواءً این که برای خودت بفروشی یا برای دیگری بفروشی. بله فرد اجلاً این می‌شود جوری هم نیست که انصراف پیدا بکند.

بنابراین اگر ما اطلاق این را قبول کردیم و آن را روایات قبل را هم گفتیم خصوص چی هست این جواب شیخ هم جواب متینی است که فرمودند.

خب این روایت لا تبع ما لیس عندک تمام شد ما یک روایاتی هم داریم که قریب به همین مضمون است مثل این که ... که شیخ هم آن‌ها را ذکر کرده لا بیع الا فیما یُملک و یملک. کما این که داریم لا طلاق الا فیما یُملک، لا عتق الا فیما یُملک یا لا یجوز بیع ما لیس یُملک یا ما لیس بملک. این‌ها دیگر همان بحث‌هایی که در آن روایت بود در این‌ها هم هست که این‌جا حالا لا بیع الا فیما یُملک اگر باشد اصلاً ربطی به بحث ندارد. یعنی چیزهایی که به ملکیت در نمی‌آید. مثل خنزیر مثلاً. مثل فیل. این‌هایی که ... آن را دارد می‌گوید. ما لیس یُملک، چیزی که قابلیت این که به ملکیت دربیاید ندارد در این‌ها بیع نیست. چون بیع می‌خواهد به ملکیت دربیاید. این که اصلاً قابلیت ملکیت را ندارد. اگر این جور بخوانیم و احتمال هم دارد که همین جور باشد این‌ها هم که قرائت و سماع الان قطع شده ما نمی‌دانیم. حضرت وقتی که فرمودند اگر سند آن درست باشد یُملک فرمودند یا یملک؟ و اگر یملک باشد لا بیع الا فیما یملک. یا حالا احتمال هم دارد الا فیما یُملک.

س: این نحوه‌ی استدلال صاحبان کتب حدیث را نباید برویم نگاه کنیم؟

ج: این‌ها در مثل ببینید اگر مثل ...

س: ???

ج: بله اگر این‌ها در مثل مثلاً تهذیب بود که یک ادعایی هست که دارد می‌گوید آخر معلوم می‌شود که به شیخ این‌جوری رسیده. اما این‌ها آن‌جاها نیست. این‌ها در کتبی هست که مثل مثلاً فرض کنید عوالی اللّثالی یا چی که این یک مدعایی نیست که در استدلال برای آن مدعا آورده باشند.

س: اصلاً این قاعده را داریم که توی یک عده‌ای از لغات ما باید مراجعه بکنیم ???

ج: بله درست است. مثلاً اگر شیخ طوسی یک ادعایی را می‌فرماید مثلاً در مقنعه، که شرح مقنعه است یک ادعایی هست این روایت را ذیل آن می‌آورد. خب این ...

س: این‌جوری قرائت کرده.

ج: خب این معلوم می‌شود این‌جوری تلقی کرده شیخ. آن در زمان آن‌ها قرائت و سماع بوده. اما

س: تلقی آن هم حجت است برای آن ??? چون محتمل الحس و الحدث هست دیگر. ??? این‌طوری حدس زده که یملک است یا یملک است؟ یا نه شنیده که یملک است؟

ج: ظاهر این است که چون کأنّ شهادت دارد می‌دهد که این‌جور است. شهادت عملی آن هست. که دارد استدلال می‌کند.

این روایات هم دیگر حداقل جوابی که می‌شود داد تردد است. علاوه‌ی بر آن جواب‌های چیز ... حداقل آن این است که این متن مردد است بین ما لا یرتبط به بحث ما و حالا ما یرتبط. آن هم که یرتبط اگر شد این یکی.

دو این‌که حالا فرضاً ما یرتبط باشد خب جواب‌هایی که داده شد در این هم می‌آید. پس بنابراین این تمام شد.

بقیه فی المقام ثلاث روایات. سه روایت دیگر داریم که مهم است استدلال به این‌ها. ان شاءالله برای جلسه‌ی بعد.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.

پایان.